

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۷ خرداد ۷۴ - زونن ۹۵

تعدد احزاب فریب بورژوازی است

وقتی نام حزب طبقه کارگر به میان می‌آید عده‌ای چهره ترش می‌کنند و روی درهم می‌کشند. آنها از این نام خوششان نمی‌آید. این مخالفین حزب طبقه کارگر صحبت از حزب طبقه کارگر را مترادف با استبداد، خشونت و جنایت قرار می‌دهند. ولی چه جنایتی بزرگتر از نفی حق داشتن حزب برای طبقه کارگر است. ظاهراً این عده که پاره‌ای از آنها خود را «دموکرات» نیز می‌نامند، حاضرند هر حزبی را بپذیرند مگر حزب طبقه کارگر را. آنها وجود تک حزبی بورژوازی را در الوان گوناگون آن می‌پذیرند، لیکن با یکرنگی حزب طبقه کارگر مخالفند. برای آنها مهم نیست که بورژوازی به علت تضاد منافع که در تصاحب سهم بیشتر از سود حداکثر و چگونگی تشدید درجه استثمار رنجبران با یکدیگر دارد، به تعدد احزاب نیازمند است تا هر حزبی از منافع قشر معینی از بورژوازی دفاع کند. گرچه که بورژوازی دارای احزاب متعدد است ولی آن چه ماهیت احزاب بورژوازی را تعیین می‌کند نه تعدد عددی آن بلکه دفاع بی‌چون و چرای آنها از حق مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که از آن با جنگ و دندان حراست می‌کنند. تمام بورژواها در مجموع در استثمار نیروی انسان ذینفع‌اند و حاضر نیستند خراشی بر مناسبات حاکم سرمایه‌داری وارد آید. ولی پرولتاریا که هیچ چیز ندارد تا آن را در جریان یک تحول عمیق اجتماعی از دست بدهد، در تغییر بنیادی نظام موجود ذینفع است و می‌خواهد به استثمار فرد از فرد پایان دهد و به این جهت نمی‌تواند دارای احزاب متعدد باشد. حزب طبقه کارگر برای برچیده شدن استثمار ادامه در صفحه ۶

بیانیه توفان در رابطه با تحریم اقتصادی آمریکا بر علیه ایران

کند که طی آن ایران مساعدترین پوشش خبری را در مطبوعات آمریکا، که در حال حاضر در تسلط گروه ذی‌نفوذ یهودی است، داشته باشد...» (یادداشت‌های ۲ دیماه ۱۳۵۳)

همین آقای «لوبرانی» به همراه یک مقام دیگر اسرائیلی به نام «افرائیم سنه» تلاش می‌کند که حق نان و نمک را به جای آورده و آمریکا را برای سرنگونی رژیم ایران آماده گرداند. طرح اسرائیل برای سرنگونی رژیم ایران در سخنرانی کنفرانس دوم آوریل سال جاری در انستیتوی مطالعات استراتژیک «دایان» در دانشگاه «تل‌آویو» مطرح گردید. اساس این طرح بر مبنای تحلیل ذیل صورت گرفت: «از پای درآوردن رژیم تهران از طریق فشار اقتصادی کاملاً امکان‌پذیر به نظر می‌رسد. مردم و ارتش ناراضی هستند، درآمد ناخالص ملی ایران در سال ۱۹۹۴ چهار درصد کاهش یافته و امسال حداقل دو درصد دیگر تنزل خواهد کرد، درحالی که درآمد سرانه مردم به ۴۴۰ دلار سقوط کرده» ادامه در صفحه ۲

امسال اسرائیل سیاست خارجی خود را در مورد ایران با حملات شدیدی بر علیه جمهوری اسلامی آغاز کرد. «اوری لوبرانی» سفیر غیررسمی سابق اسرائیل در ایران (رئیس سابق دفتر حفظ منافع اسرائیل در ایران) در مصاحبه‌ای با روزنامه «یدیعوت آهارنوت» خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شد و طرح خود را که تحت فشار گذاردن رژیم جمهوری اسلامی از نظر اقتصادی است ارائه داد. امیراسدالله علم در خاطراتش تحت عنوان «گفتگوهای من با شاه» درباره «لوبرانی» چنین می‌نویسد: «بعداً با اوری لوبرانی، نماینده اسرائیل ملاقات کردم، که بشدت ممنتون تلگراف تبریک شاه به اسحق رابین است... (البته ارسال این تلگراف که از طرف شاه مغایر میل مردم ایران و مخفیانه انجام شده بود، در هیچیک از مطبوعات زیر سانسور زمان شاه درج نگردید-توفان) با وجود این ابراز تاسف کرد که ملاحظات سیاسی سبب شده که ما همکاری مان را با اسرائیل محدود کنیم... اعلام کرد که نخست وزیرش به او مأموریت داده تا نقشه‌ای را آماده

از کوزه همان برون تراود که در اوست

در صفحه ۴

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

مردم روزه می‌خوانند که مبادا در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی دست به اسلحه برند و از خود خشونت بخرج دهند و با دست از پا خطا کردن موجبات عصبانیت جمهوری اسلامی را فراهم آورند. آنها که نام مخالفین رژیم و یا اپوزیسیون را نیز بر خود نهاده‌اند از واژه «قهر» و یا «خشونت» به منزله لولوخورخوره برای ترساندن جنبش و مبارزان استفاده می‌کنند. آنها از توسل به قهر بیشتر واهمه و نفرت دارند تا از رژیم جمهوری اسلامی. اینان قصد دارند در مذمت راه توسل به قهر برای کسب قدرت سیاسی آتقدر کاغذ سیاه کنند و اتهام بزنند تا فضای مسمومی سرشار از وحشت برای استفاده از این واژه ایجاد نمایند و ایده راه توسل به قهر را که تنها راه موجود برای آزادی و بهروزی مردم میهن ماست، به گور بپارند و نگذارند که در بین توده‌های مردم به نیروی مادی بدل شود. این منادیان نواندیشی و دموکرات ادامه در صفحه ۵

یکی از خصوصیات فرصت‌طلبان و حامیان رژیم حاکم، چه بدان آگاه باشند و چه ناآگاهانه در این راه گام گذارند، این است که معتقدند مبارزه با جمهوری اسلامی را باید طوری انجام داد که خون از دماغ کسی جاری نشود. آنها شاهدند که رژیم جمهوری اسلامی هر صدای اعتراضی را با خشونت هرچه تمامتر پاسخ می‌دهد و نیروهای مختلفی برای مقابله با شورشهای داخلی ایجاد کرده است تا مردم را به گلوله ببندند. همین رژیم اسلامی چندی پیش قانونی از مجلس خود گذراند که به موجب آن به نیروهای انتظامی برای تیراندازی به مردم اختیارات ویژه‌ای می‌بخشد. شانزده سالی که از عمر کثیف این رژیم می‌گذرد خود سندی زنده بر این حقیقت است که این رژیم جز به زبان گلوله به زبان دیگری سخن نمی‌گوید و معذالک پس از انبوهی تجربه، پس از سرکوب و وحشیانه اعتراضات مردم در مشهد، اراک، صومعه‌سرا، قزوین و سرانجام شادشهر (اسلام‌شهر)، عده‌ای پیدا می‌شوند و برای

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

بیانیه توفان...

کرده و جمعیت با آهنگ ۳/۳ درصد در سال افزایش می‌یابد.» در جای دیگر این تحلیل می‌آید: «سقوط رژیم جمهوری اسلامی به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر و نزدیک است.» سیاست رژیم اسرائیل در مورد ایران که آن را به آمریکا نیز قبولانده است، روشن است. تشدید طاقت‌فرسای فشار بر مردم ایران از طریق محاصره اقتصادی تا جان مردم به لیشان برسد و برای قربانی شدن و دم‌گلوله رفته آماده شوند. در این محاسبه جان مردم ایران به حساب نمی‌آید و پیش‌بینی ارزش ندارد، مهم نتایج حاصله از این برآورد سیاسی است. قیمتی که برای آن پرداخت می‌شود در هر صورت از جیب اسرائیل نیست. اسرائیلی‌ها خود معترفند که: «در ایران اپوزیسیون منسجمی وجود ندارد» و اگر می‌داشت «رژیم مالاها مدت‌ها پیش سقوط کرده بود. بدبختانه چنین اپوزیسیونی وجود ندارد.» این تشبیهات رژیم اسرائیل و احتمالاً توافق آنها با آمریکا به آنجا منجر شده که دولت آمریکا رژیم ایران را مورد حمله قرار داده، ممالک عربی حاشیه خلیج فارس را برعلیه ایران تحریک کند تا راه تجاوز نظامی به ایران همواره باز بماند. در کنار این حمایت از شیوخ، «ویلیام پری»، وزیر دفاع آمریکا، از خلیج عربی بجای خلیج فارس سخن می‌گوید و این امر هدفی جز تحریک جمهوری اسامی ندارد. این اظهارات در عین حال معنی دیگری نمی‌دهد، جز اینکه ایران نیروی متجاوز در منطقه عربی است. امپریالیسم آمریکا بر روی نفرت ملی و ایجاد دشمنی میان خلق‌های منطقه بنا می‌کند و لولوی نظامی خود را در کویت و عربستان سعودی و عراق به رخ رژیم ایران می‌کشد. آمریکا در تحریکاتش علیه رژیم ایران تا حدی پیش رفته است که جمهوری آذربایجان را مجبور نموده سرنوشت مناسب‌اش را با ایران در دست کنسرسیوم نفت آمریکایی قرار دهد و برخلاف تعهداتش با ایران عمل کند. در اول ماه مه سال جاری رئیس‌جمهور آمریکا در کنگره جهانی یهود در نیویورک، اعلام کرد که محاصره اقتصادی ایران را تشدید خواهد کرد. وی ایران را «الهام‌بخش و خزانه‌دار مالی تروریست‌ها» نامید. بر اساس این تحریم، صادرات آمریکا به ایران به ارزش ۳۲۶ میلیون دلار قطع می‌گردد و قبل از هر چیز شرکت‌های آمریکایی حق ندارند نفت ایران را خریداری، توزیع و یا به فروش برسانند. مطابق آمار رسمی، شرکت‌های آمریکایی با چهار میلیارد دلار خرید نفت از ایران در راس شرکت‌های نفتی جداگانه‌ای قرار داشتند که نفت ایران را می‌خریدند. این مبلغ بالغ بر ۲۰ درصد آخرین تولید سالانه ایران بوده است. تلاش آمریکا برای منصرف کردن روس‌ها و چینی‌ها از فروش نیروگاه

اتمی به ایران تاکنون با شکست روبرو شده است. آمریکا می‌خواهد با این فشار اقتصادی و کاهش درآمد ایران از فروش نفت که در بودجه برنامه ریزی دوم منظور شده است، به گسترش بحران در ایران دامن بزند، زیرا رژیم ایران از طرفی قادر نخواهد بود بهای نیروگاه‌های اتمی را به چینی‌ها و روس‌ها بپردازد و از سوی دیگر نمی‌تواند اصل و فرع وام‌های گرفته شده خود را که بازپرداختشان را جزو برنامه خود قرار داده است، تامین گرداند. در کنار آن کمبود ارز بدانجا منجر خواهد شد که رژیم در واردکردن کالاهای ضروری مردم نظیر برنج صرفه‌جویی کرد، سوبسید برخی اقلام ضروری را حذف کند و این به معنی گذاردن کارد بر استخوان مردم است و باید مطابق تئوری اسرائیل به قیام عمومی منجر شود. آمریکا در همان جهتی پیش می‌رود که اندیشمندان اسرائیلی پیشنهاد کرده‌اند و این اعتماد در عین حال از آنجا ناشی می‌شود که پیشگویی‌های اسرائیل در مورد سقوط رژیم پهلوی و امکان وقوع یک انقلاب در ایران به مراتب به واقعیت نزدیکتر بود تا تحلیل‌های سازمان جاسوسی آمریکا. در کنار روسیه و چین که زیر بار نرفتند، اتحادیه اروپا نیز این سیاست آمریکا را نادرست اعلام کرد زیرا اروپائیان از طرفی میلیاردها دلار جنس به ایران صادر می‌کنند و از سوی دیگر نگران بازپرداخت وام‌های خود هستند که به فروش نفت در بازار جهانی ارتباط پیدا می‌کند. فراموش نکنیم که تحریم خرید نفت ایران به افزایش قیمت نفت در بازار جهانی منجر می‌شود و بهای کالاهای ممالک صنعتی را افزایش می‌دهد و این قدرت رقابت را از بسیاری از آنها که به نفت به طور کلی وابسته‌اند نظیر آلمان و ژاپن تحت فشار می‌گذارد و در رقابت با آمریکا که خود دارای منابع فراوان نفت است در موضع ضعیف قرار می‌دهد. تحریم اقتصادی ایران اگر سرعت به تغییر وضع ایران منجر نشود برای اروپایی‌ها جز ضرر چیزی ندارد. ولی آقای کلینتون قصد دارد در کنفرانس آتی «گروه هفت کشور صنعتی» نظر خود را به آنان بقبولاند.

طبق گزارش مطبوعات آلمان آقای مسعود رجوی مسئول «شورای ملی مقاومت» اقدام آمریکا را «شجاعانه» خوانده و از سائیرین خواسته به آن تاسی جویند.

امپریالیسم آمریکا خودش می‌برد و خودش می‌دوزد، وی با همین نظریه به جنگ مردم عراق رفت و تلاش نمود با تحریم اقتصادی و فشار نظامی مردم عراق را به سرنگونی رژیم بعث عراق وادارد و در این امر با موفقیت روبرو نبود. امروز دنیای متمدن فقط می‌تواند از این همه سعیت که فشار مستقیم‌اش بر مردم عراق وارد می‌شود و منجر به کشتار هزاران هزار کودک عراقی در اثر کمبود مواد غذایی و دارویی شده است،

ابراز انزجار کند. امپریالیسم آمریکا در این بازی خطرناک و ماجراجویانه دلش برای مردم ایران نسوخته است. وگرنه چرا آن زمان که هزاران هزار از بهترین جوانان میهن ما قربانی جوخه‌های اعدام رژیم جنایتکار اسلامی شدند، صدایی از این مدعی جهانی «نظم نوین» درنیامد؟ از این‌ها گذشته کدام سازمانی است که قادر باشد در صورت سقوط رژیم اسلامی ننگ رسیدن به قدرت سیاسی را از این راه و از طریق حمایت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل تا عمر دارد بر دوش کشد و در میان مردم از اعتبار برخوردار باشد؟ سازمانی که به خواست و به حمایت خود مردم ایران به قدرت نرسیده باشد و محصول توطئه‌گری آمریکا و اسرائیل باشد تا چه حد برای مردم میهن ما قابل قبول و مورد اعتماد است؟ سازمانی که به نیروی مردم متکی نباشد و به معجزه سازمان امنیت و دستگاه‌های جاسوسی غرب دل بسته باشد و سیاست خارجی این ممالک را متمم سیاست کسب به قدرت خود قرار داده باشد، تا چه حد قابل اعتماد است و تا چه حد می‌تواند در قبال خواست‌های همین نیروها در فردای رسیدن به قدرت مقاومت کند؟ مگر نه آن است که سلام امپریالیسم بی‌طمع نیست؟ اگر آقای رجوی اقدام آمریکا را که وی را از در بیرون کرده، شجاعانه می‌خواند تا از پنجره وارد شود، رضای پهلوی مدعی تاج و تخت به موزه سپرده شده ایران که هنوز از وابسته کردن کشور به امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا در زمان پدرش نیاموخته و توگویی وی را با استقلال ایران کاری نیست، در فکر آن است که بوسیله کودتای ۲۸ مرداد دیگری و این بار به یاری آمریکا و اسرائیل بر سریر قدرت تکیه زند. وی اگر آنچنان که مدعی است دلش برای وطنش تنگ شده است، آنگاه باید در درجه اول به مردم وطنش اعتقاد داشته باشد تا به معجزه دولت‌های خارجی، وی به مصداق «ناداری پیدا نخواهد شد دریغ کاشکی اسکندری پیدا شود»، دست به دامن صهیونیست‌های اسرائیلی شده تا وی را برای رسیدن به قدرت حمایت کنند. مخاطب وی مردم ایران نیستند زیرا وی هیچگونه دل بستگی به ایران نداشته و ندارد وی حتی این سرزمین را نمی‌شناسد، با مردمش محشور نبوده است، احساسات آنها را درک نمی‌کند. وی با ایران غریبه است و موضع‌گیری اخیر وی بهترین شاهد این مدعا است. وی بیشتر در فکر چپاول مردم ایران در آینده است وگرنه چگونه ممکن است که حتی به فکرش خطور نکند که باید به مردم ایران روی آورد تا به دل بستن به الطاف «موساد» و «سیا». وی باید حساب پول‌های بانکی و افتتاحات خانوادگیش را بکند. رضای پهلوی که وعده داده همانند پدرش غداره‌بند نبوده و دموکرات باشد، به دروغ ادامه در صفحه ۳

بیانیه توفان...

متوسل شده و در مصاحبه مطبوعاتی با یک روزنامه اسرائیلی در عین درخواست از دولت اسرائیل برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و روی کار آوردنش، خود را نماینده کلیه گروه‌های غیروابسته اپوزیسیون منهای مجاهدین معرفی کرده است. باید پرسید چه کسی این نمایندگی را به ایشان داده است؟ کدام گروه واقعاً غیروابسته اپوزیسیون که سالها علیه وابستگی ایران به امپریالیسم، مبارزه کرده، وی را به وکالت قبول نموده است؟ و یا این که ایشان چون خود را باطناً شاه می‌پندارد، لذا «شاه اپوزیسیون» نیز هستند و حق دارند بجای اپوزیسیون نیز سخن بگویند؟ او در این زمینه با پدر سرنگون شده‌اش فرقی ندارد زیرا ابوی ایشان نیز ابتدا اپوزیسیون «غیروابسته» «مردم و ایران نوین» و سپس اپوزیسیون «غیروابسته» «رستاخیز» را برسمیت می‌شناخت و بقیه از نظر ایشان نوکر اجانب بودند که از آن طرف مرزها وارد ایران شده بودند. درک پدر و پسر از اپوزیسیون یکسان است و حقا که از آن پدر چنین پسری باید. دعوی رضاپهلوی با مجاهدین بر سر آن است که می‌ترسد آنها قادر شوند گوی محبت آمریکا و اروپا را برابیند و در این مسابقه جلب محبت از این نمذ کلاهی نصیب ایشان نشود.

اپوزیسیون مترقی و انقلابی ایران باید به خود آید و متوجه باشد که امپریالیست‌ها مشغول پختن چه آشی می‌باشند. آنها هرگز دلشان به حال مردم ایران نسوخته و نخواهد سوخت. آنها باید با تبلیغ راه قهرآمیز انقلاب روشن سازند که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید تنها کار مردم ایران باشد و بس. مردم ایران به دلسوزی مزورانه آمریکا و اسرائیل نیازی ندارند و این اقدامات آمریکا را عملاً در جهت تقویت معنوی رژیم ایران می‌دانند که از این به بعد تمام نابسامانی‌های موجود را که خودش مسئولیت آنها را بردوش دارد، مجدداً به گردن امپریالیسم آمریکا بیاندازد و بگوید «ما هرچه می‌کشیم از دست آمریکاست» و بدا به حال نیروهایی که شهوت قدرت چشمانشان را آن قدر کور کرده باشد که بخواهند با دست اجانب در ایران بر سر کار آیند.

۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۴ - ۷ مه ۱۹۹۵

اعترافات...

لنینیسم است. آیا بهتر نبود این آرایشگر کیهان لندنی که این چنین افسارگسیخته در شیپور ضدکمونیسم می‌دمد، قدری به خود زحمت می‌داد و آن پاسخ‌های حاضر آماده‌ای را که تا به حال به کار گرفته است و در عرض این ده‌ها سال به درد هیچ کاری نمی‌خورده است و همواره این مشاطه گر کیهان لندنی را با شکست روبرو ساخته است، بر صفحه کاغذ می‌آورد؟ آیا کسی می‌تواند مدعی شود که اثر برجسته «امپریالیسم

آخرین مرحله سرمایه‌داری» را خوانده باشد، مبارزات مردم ایران در زمان ملی شدن صنایع نفت را علیه امپریالیسم دیده باشد، نقش ارتجاعی و تجاوزگرانه امپریالیسم را هر روز و هر ساعت در پهنه جهان مشاهده کرده باشد و از آن هیچ نیاموخته باشد، چون گویا از «توضیح المسائل» لنین فقط پاره می‌تراود؟ آیا کسی می‌تواند «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را خوانده باشد، مبارزات آزادی‌بخش ملل جهان را در این چند دهه برای نیل به استقلال دیده باشد و مدعی شود که این پاسخ‌های «حاضر آماده» به هیچ کار نمی‌آمده و نمی‌آید. طبیعتاً کسی که مارکسیسم - لنینیسم را نفهمیده باشد و در متون آثار برجسته آنها به دنبال پاسخ‌های آماده می‌گردد، به عمق نمی‌رود و در سطح می‌ماند. برای وی ممکن نیست که درک کند که شوروی سوسیالیستی ممکن است به سوسیال امپریالیسم برزنی بدل گردد، چرا؟ زیرا که در آثار لنین از بازگشت سوسیالیسم به سرمایه‌داری سخن روشنی نیامده است. سقوط این کادر حزب توده، این نماینده دانشجویان ایران در اتحادیه جهانی دانشجویان (توسو)، این نماینده حزب توده ایران در فرانسه و رابط با حزب «برادر» و... نتیجه منطقی همان چشم بستن به واقعیت سوسیال امپریالیسم شوروی برزنی بود که برایش نه تنها در «توضیح المسائل» که حتی در «کلیات» آثار لنین نیز پاسخ حاضر آماده‌ای نمی‌یافت و با سقوط محتوم آن، با فروپاشی آنچه را که به دروغ «سوسیالیسم واقعاً موجود» (بخوانید سرمایه‌داری انحصاری دولتی به رهبری قشر ممتاز بوروکرات ضد انقلاب - توفان) می‌نامید، کاخ پوشالی فکری‌اش در هم ریخت و حال لبه تیز تیغ را به سمت لنین برگردانیده است و می‌خواهد از وی قصاص چهل سال عمر رفته خود را باز ستاند. آخر چگونه امکان دارد کسی به مدت بیش از چهل سال به آثار لنین مراجعه کند و برای مشکلات اجتماعی خود راهی بیابد و همواره با شکست روبرو شود و از آن پند نگیرد و مجدداً به همان راه برود و از نادرستی راه رفته غافل باشد و پس از این مدت طولانی و آن هم بدنبال قطع مواجش توسط برادر بزرگ به ناگهان به این کشف عظیم دست یافته باشد؟ آیا در عرض این چهل سال پرتلاطم هیچیک از نظریات لنین بر واقعیات جهان خارج قابل انطباق نبود؟ هیچیک از این نظریات چراغ راه هواداران این آرمان نبود که با توسل به آن در کوه مشکلات کورسو راهی بیابند؟ آیا هیچ دستاورد دموکراتیکی در جهان، هیچ رفاهی برای زنان و زحمتکشان، رجوع به این آثار به ارمغان نیاورد؟ حال نمی‌شود که این نویسنده قدری تخفیف بدهد و حداقل مراعات حال کسانی را بکند که از این آثار بسیار آموخته‌اند و از به کار بردنش نتیجه گرفته‌اند و خوانند آن را به همه توصیه می‌کنند؟ اجر این نویسنده با همان کیهان اشرف پهلوی باد!

ظریفی پس از قرائت این توبه‌نامه می‌گفت از کسی پرسیدند که آیا شخصی به نام لنین را می‌شناسد؟ گفت بلی پزشکی حاذق و ورزشکاری ماهر است. پرسیدند چطور؟ مطمئنمی که اشتباه نمی‌کنی؟ با اطمینان پاسخ داد که کتاب لنین در مورد «بیماری کودکی» معروف است که کتابی درباره بیماری‌های اطفال می‌باشد و اثر مشهور ورزشی وی «یک گام به پیش دو گام به پس» نام دارد.

چه خوب می‌شد اگر این مقام مطلع با این درجه عظیم علمی مقالاتش را برای درج در کیهان اشرف پهلوی می‌فرستاد، زیرا که آنها در به در به دنبال این چنین منابعی میباشند که حاضر شده‌اند بر علیه لنینیسم فتوا صادر کنند.

مذهب و...

نموده بودند. مردم آرژانتین اما از پای ننشستند و خواهان کشف حقایق و روشن شدن سرنوشت نامعلوم هزاران هزار انقلابی مفقودالثر شدند (حداقل سی هزارتن). دوازده سال پس از انتقال قدرت به «کارلوس منم» که عفو ژنرالها را به انجام رسانیده بود، در آستانه پنجاهمین سالگرد پیروزی بر فاشیسم، رئیس ستاد ارتش آرژانتین - مارتین بال‌زا - در اثر فشار افکار عمومی مردم به جنایات ارتش، به شکنجه‌های زندانیان سیاسی و زیرپا گذاردن حقوق بشر اعتراف کرد و این در حالی است که قاتلین هنوز در مناصب خود نشسته‌اند و دادستان ورقه جلب آنان را صادر نمی‌کند. در این میان کلیسای کاتولیک نیز برای اینکه از قافله عقب نماند، پس از انتشار اسناد غیرقابل انکار در عرصه بین‌المللی توسط سازمان‌های مدافع حقوق بشر و دیگران، پس از اینکه خود ارتش به جنایاتش معترف است، گناه کلیسای کاتولیک را که در این مدت بر دستگیری‌های غیرقانونی، شکنجه‌ها، اسارت‌ها و اعمال شیخ ضدانسانی چشم پوشیده است، به گردن گرفت و از بزدلی کلیسا سخن به میان آورد. این مانور جدید برای کسب اعتبار از دست رفته است و نه بیشتر، زیرا این کلیسای منتقد به خود حال باید جرأت کند و تقاضای دستگیری و محاکمه ژنرالها را بنماید تا کسی انتقادش را باور کند. ولی کلیسا ترجیح می‌دهد در همان حد اظهارات باقی بماند و همان سیاست بزدلانه گذشته را ادامه دهد. ولی مردم می‌گویند که این مانور شایدانه است و فریب جبهه متحد ارتش فاشیستی، مذهب و فرصت‌طلبان را که می‌خواهند چهره‌ای دموکراتیک به آرژانتین بدهند، نخواهند خورد. «اپوزیسیون دموکرات» آرژانتین نیز همدست فاشیسم از آب درآمد که حتی حاضر نیست مرتکبین قتل و خیانت دستگیر شوند.

از کوزه همان برون تراود که در اوست!

«تیموتی مک‌وی» متهم به کشتار جمعی دهها تن در انفجار ساختمان فدرال شهر اکلاهما، مدتهاست سکوت اختیار کرده و معلوم نیست که تا چاپ این مقاله به حرف آمده باشد. وی در دورهٔ سربازی آموخته که باید در مقابل دشمن سکوت کند. خاطرات جنگ ویتنام که در آن امپریالیسم آمریکا به زانو درآمد، هنوز سایهٔ سنگینش را بر سر نسلهای راست و فاشیستی بعدی سرمایه‌داری گسترده است. سرباز آمریکایی را برای رفتن به کام شیر در آمریکا تربیت کرده بودند و کشتن مردم بی‌سلاح ویتنامی که از آزادی کشورشان دفاع می‌کردند، برای آنها و همفکرانشان حکم شرط‌بندی را داشت و مایه افتخار بود. آنها با بمب ناپالم مردم را هزار هزار می‌سوزاندند، ویتنامی‌ها را از هلیکوپتر به بیرون می‌انداختند، با داروهای شیمیایی جنگل‌های عظیم را چون ماوای کمونیست‌ها بود، به چوب خشک مبدل می‌ساختند تا از دموکراسی آمریکایی و از همان آزادی معروف آمریکایی که برای آدم‌های دیرباور مجسمه‌اش را نیز به بزرگی اهرام ثلاثه در دروازه آمریکا به پا داشته‌اند، دفاع کنند. آن‌هم چه دفاعی که تأثیراتش دامن برخی از حسرت‌کشیدگان دموکراسی غیرطبقاتی را تا به امروز رها نکرده است.

«مک‌وی» فرزند این دموکراسی است و از آزادی آمریکایی دفاع می‌کند. وی با دروغ‌های «نیکسون» و «عوامفریبی «جانسون» و نعره کشی «گلدواتر» و جنگ ستارگان «ریگان» بزرگ شده، وی «واترگیت» و «ایران‌گیت» را با تمام زشتی‌اش با چشمان خود دیده است و با نظر تأیید به آن نگریسته و می‌خواسته برای آمریکا، این سرزمین امکانات نامحدود که میدان شکوفایی آزادانه استعدادهای این چنینی دنیای آزاد است، جان فدا کند. وی که وظیفهٔ ملی‌اش را اما در کشتار مردم عراق در جنگ خلسج فارس انجام داد و «سربلند» به خانه برگشت و اسیر نشد، اینک خود را در اسارت دشمن می‌بیند و همانگونه که آموخته است، سکوت می‌کند. مک‌وی با شیوه زندگی آمریکایی تربیت شده و اکنون این شیوه را در خطر کامل می‌بیند. این شیوهٔ زندگی آن ۲۲۱ میلیون قبضه سلاح را نیز در برمی‌گیرد که از نیویورک تا لوس‌آنجلس در میان شهروندان «دنیای آزاد» پخش است. ۲۲۱ میلیون قبضه اسلحه در قفسه‌های شهروندان آمریکا به پشتوانه قانون اساسی این کشور انبار شده است. این انبار باروت در دست شبه نظامیان دست راستی که «مک‌وی» یکی از اعضای عادی آنهاست، تنها در چند سال گذشته در آمریکا منجر به قتل ۱۴۲۰۴ تن گردیده است. آمار خود دولت آمریکا حاکی از آن است که تنها در موارد نادری

میتوان به اصل دفاع از خود برای توجیه این قتل‌ها، توسل جست.

«مک‌وی» خود را مدافع قانون اساسی آمریکایی می‌داند که اجازهٔ حمل سلاح را برای شهروندان آمریکایی تصریح کرده است. هر آمریکایی به منزله یک شهروند آزاد با یک اسلحه، این است شعار آنها. مانند همان غرب وحشی که کابوی‌های ششلول‌بندش یک پا بر رکاب و یک دست بر بطری ویسکی، از شرق به غرب می‌تاخند تا آمریکا را از «شر» وجود سرخ‌پوستان پاک‌گردانند. به مصداق «خدا انسان‌ها را خلق کرد و گلت عمو سام همه را همطراز نمود»، آمریکایی تربیت می‌شود و با این تکیه‌کلام که آن را در کنار قانون اساسی آمریکا به کار می‌برد، خود را مدافع قانون اساسی و محق می‌داند. «مک‌وی» نیز از این اصل الهام می‌گیرد و سکوت می‌کند زیرا وی در جایگاه حقیقت، در جایگاه قانون اساسی نشسته است و ریاست جمهوری و پلیس فدرال که قصد دارند آزادی حمل سلاح را ممنوع و یا بهتر بگوئیم آزادی حمل سلاح را محدود به انواع خاصی از سلاحهای آتشین بکنند، در صف دشمن قرار دارند و مخالف قانون اساسی آمریکا هستند. این نظر تنها نظر «مک‌وی» نیست. وی عضو ساده‌ای از جریانی است که تحت نام جمعیت ملی تفنگ - National Rifle Association - با حرارتی مذهبی‌سان از حق دارا بودن اسلحه برای تمام شهروندان آمریکایی دفاع می‌کند. سازمانی رسمی و وجیه‌المله در سطح آمریکا و بسیار محترم. این سازمان ۲/۶ میلیون عضو دارد و به تعداد آنان در ماه ۲۰۰۰۰ تن افزوده می‌گردد. آنها در راس برنامه خود این بند قانون اساسی آمریکا را نوشته‌اند که بر اساس آن: «از آنجایی که یک میلیشیای خوب سازمان یافته برای امنیت یک کشور آزاد ضروری است، حق شهروندان برای دارا بودن اسلحه نباید نفی گردد». ما در اعتقاد به این اصل تنها با جنایتکار خونسردی نظیر «مک‌وی» روبرو نیستیم. رئیس جمهور سابق آمریکا با تمام هیبتش از جوانی عضو این سازمان جنایتکار بوده که بند قانون اساسی آمریکا را ستر جنایات خود ساخته است. «جرج بوش» از همان روزی که ریاست سازمان سیا را برعهده داشت و تا وقتی که معاونت «ریگان» را پذیرفت و سپس به ریاست جمهوری آمریکا رسید، مدال افتخار عضویت این سازمان را بر سینه داشت. در کنار «جرج بوش»، هنرپیشه معروف فاشیست آمریکایی که روزی به خرقة موسی برای آزادی قوم یهود درآمد، بود، آقای «چارلتون هستون» از مبلغین خستگی‌ناپذیر این سازمان است که مرتب در برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیونی ظاهر می‌شود و مردم را به عضویت در این

سازمان فاشیستی دعوت می‌کند. اقدامی قانونی و ملهم از نص صریح قانون اساسی. کارتل‌ها، تراست‌ها و همه محافلی که در کار تولید و توزیع و معامله کالاهای مرگبارند، همچون کوهی در پشت سر این سازمان فاشیستی که خدمات ارزنده‌ای به امپریالیسم آمریکا علیه کمونیسم کرده است، ایستاده‌اند. در مقابل این اردوگاه جنایتکاران که با انواع و اقسام سلاح‌های آتشین رژه می‌روند و به تمرینات جنگی مشغولند و دشمن‌کشی جزئی از تفریحات روزهای تعطیل آنهاست، سازمانی به نام «دفتر برای الکل، توتون و سلاح آتشین» وجود دارد. هدف این دفتر تلاش برای کنترل معاملات اسلحه است. همین هدف که ناموس تراست‌های آمریکایی را نشانه گرفته کافی است تا حکم قتلش بر اساس همان اصل معروف «مخالف اعدام باید گردد!»، در محکمه عدل سرمایه‌داری صادر شود و تازه آن هم بدون حضور هیأت منصفه! مجری قتل، یک آمریکایی مسئول و سرشار از عرق ملی به نام «مک‌وی» می‌باشد که مدت‌هاست ساختمان این ادارهٔ دولتی را که دفتر فوق‌الذکر نیز در آن جای دارد، زیر نظر گرفته است. بدتر اینکه این موسسه وظیفهٔ رهبری مبارزه علیه فرقه تا به دندان مسلح «داوودیان» در «واکو» را نیز بر عهده داشت. «مک‌وی» خود عضو «میلیشیای ایالت میشیگان شمالی» است. این سازمان یکی از ۲۴ سازمان میلیشیایی (نیروی بسیج) است که در طول دو سال گذشته که تبلیغات آنتی کمونیستی اوج جدیدی به خود گرفته است، از رشد سرگیجه‌آوری برخوردار بوده است. سازمان آدمخوار «کوکلوکس کلان» که به مثله کردن سیاه‌پوستان می‌پرداخت، اعضای خود را به شدت از دست داده و این تعداد را به ۳۰۰۰ تن رسانیده است و در عوض اعضای وی به همان سازمان‌های «شهروندان مسلح» رفته و تحت نام حمایت از قانون اساسی به قتل و کشتار مخالفین و نیروهای مترقی مشغولند. آنها خواهان آمریکای عاری از وجود سیاهان، یهودیان، خارجیان، جنایتکاران، فواحش و دزدان می‌باشند و خودسرانه وظیفه اجرای قانون را خود به دست گرفته‌اند. آنها سازمان‌هایی هستند که خود را حافظ نظم می‌نامند. نظریه بازگشت به خودمختاری کامل ایالات آمریکا آنگونه که پیش از جنگهای شمال و جنوب بود، در آنها ریشه‌های عمیق دارد و آمریکا را در آستانهٔ یک جنگ داخلی قرار داده است. «بیل کلینتون» با استخدام هزار پلیس جدید می‌خواهد به جنگ ۲/۶ میلیون شهروند مسلح برود که از حمایت کارتل‌ها و تراست‌ها و بخشی از سیاستمداران و نمایندگان کنگره آمریکا برخوردارند. آیا وی در این جنگ موفق خواهد بود؟ در مرحله‌ای

کلوخ انداز...

مسالمت جو که راه مسالمت و سازش و مصالحه را بجای قهر انقلابی تبلیغ می‌کنند، این نسخه را نه برای خلقهای ایران بلکه برای کلیه خلقهای جهان تجویز نموده‌اند. آنها به ظاهر با نفس قهر مخالفند. البته نه این است که این موعظه گران راه مسالمت‌آمیز کسب قدرت سیاسی از تجربه تاریخ بی‌خبرند؟ خیر! برعکس آنها بخوبی به این امر واقفند که قبل از اینکه وجود فرصت طلبشان در عرصه مبارزه قد علم کند، بزرگان اپورتونیستی چون «برنشتین» و «کائوتسکی» مقالات، فراوانی در زمینه محاسن راه مسالمت‌آمیز انقلاب و طرد راه قهرآمیز آن نگاشتند و مردم و بویژه طبقه کارگر را از توسل به قهر برای رهایی از اسارت ملی و طبقاتی برحذر داشتند. ولی این موعظه‌های بیهوده آنان در شیوه مبارزه زحمتکشان و مردم گیتی برای رهایی از قید ستم ملی و طبقاتی کوچکترین تأثیری نکرد و نمی‌کند. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، انقلاب کبیر خلق چین، انقلاب ویتنام، کامبوج، لائوس، کوبا، کنگو، الجزایر، اندونزی، انقلاب مشروطیت ایران، قیام پسیان، قیام جنگل، قیام سی‌ام تیر، انقلاب بهمین و ... همه و همه بدون تردید مبارزات قهرآمیز بودند که به نتیجه رسیدند و سرنوشتشان علیرغم تئوری‌های مدون اپورتونیست‌های با یال و کویال نامبرده، تغییری نکرد. تنها قهر قابل‌رهایی جامعه از اسارت بود و این چنین نیز باقی خواهد ماند. همین تاریخ اخیر جهان پس از روی کار آمدن مافیای سرخ در شوروی سابق را در نظر بگیرید. مگر همین خروشچف نبود که پنج نظریه مسالمت‌آمیز خود را به جنبش‌های انقلابی و کمونیستی عرضه کرد و نوک‌ش حزب نوده ایران در رد راه قهرآمیز انقلاب صفحات عدیده‌ای را سیاه نمود و تلاش بیهوده‌ای کرد تا در آثار مارکسیستی با ذره‌بین بدنال شواهدی بگردد تا از مارکس و انگلس و لنین چهره‌های «بی‌آزاری» بسازد که گویا مادرزاد از هواداران و مبلغان راه مسالمت‌آمیز انقلاب بوده‌اند. مگر همین حزب خائن توده نبود که حتی از استعمال واژه قهرآمیز پرهیز می‌کرد و بجای آن در مواردی که مجبور بود از «راه غیر مسالمت‌آمیز» که معلوم نبود چه صیغه‌ای است، استفاده می‌کرد. همانگونه که امروز از واژه بی‌سر و ته «طودباد» مدد می‌جوید.

پس چطور شد که نه خلق ظفار نه خلق فلسطین و نه خلق ایران به این اراجیف گوش ندادند و خلق ایران برای سرنگونی رژیم منفور پهلوی دست به اسلحه برد؟ به این دلیل ساده که حرکت تاریخ بر اساس یاهو گویی صورت نمی‌گیرد. اگر آن روز خلقهای جهان فریب برنشتین، کائوتسکی و خروشچف را نخوردند و خلق‌های ایران نیز به لالایی حزب خائن توده گوش

نکردند، امروز نیز به این اراجیف که با آن عده‌ای بر این قصدند که مردم ایران را بی‌سلاح به سلاح‌خانه رژیم جمهوری اسلامی بفرستند، وقعی نخواهند گذارد. البته این بدان مفهوم نیست که کسی فریب این تبلیغات «دموکراتیک» را نخواهد خورد. هستند متأسفانه مبارزینی که فاقد تجربه کافی مبارزاتی میباشند و چنین افرادی در هر دوره مبارزاتی پیدا می‌شوند و این بویژه در جایی اثربخش است که امکان تبادل تجربه بین نسل‌ها به حداقل برسد و نیروهای سازشکار و ضدانقلابی از کمک تبلیغاتی مجموعه اردوگاه ضدانقلابی جهانی برخوردار باشند. تاریخ همواره با این پدیده روبرو بوده و تا مدت‌های طولانی در آینده نیز روبرو خواهد بود. این تبلیغات البته مسیر تاریخ را همانگونه که ما در این مقاله نشان دادیم نمی‌تواند تغییر دهد، لیکن می‌تواند به انبوه قربانیان این مبارزه بیافزاید.

بورژوازی که برای نابودی سباط فئودالی در مبارزاتش قهر را به کار گرفت. همین واقعیت که در این انقلاب سرهای بسیاری از زیر تیغه گیتین گذشتند، حکایت از قهرآمیز بودن این انقلاب می‌کند. حال پس از اینکه بورژوازی خرس از پل گذشت، بقیه مردم را از توسل به زور منع می‌کند. داریوش فروهر یکی از سخنگویان این حرکت اخیراً اظهار داشت انتقال قدرت از «سردمداران حاکم به مردم و نمایندگان آنان» باید به «آرامی» صورت گیرد و این در حالی بود که خون تازه شهیدان شادشهر در خیابان‌ها جاری بود. این سوال هنوز مطرح است که آیا این واعظان راه عدم توسل به قهر از این همه تجربه تاریخی بی‌خبرند و نمی‌دانند که بدون توسل به قهر امکان سرنگونی جمهوری اسلامی نیست؟ به نظر ما صرف نظر از انسان‌های بی‌تجربه‌ای که فکر کرده‌اند انقلاب مجلس مهمانی است و می‌شود در آن به زبان خوش صدنلی‌های اشغالی را تصرف کرد نظریه پردازان راه عدم توسل به قهر، نظر به اردوگاه جهانی ضدانقلاب و ارتجاع حاکم بر ایران دارند و می‌خواهند با زیان بی‌زیانی به آنها بفهمانند که این «اپوزیسیون عاقل» حاضر است با آنها کنار بیاید و قول می‌دهد که خون از دماغ عوامل هیأت حاکمه نریزد و امنیت نظام سرمایه‌داری نیز در منطقه حفظ گردد (قابل توجه امپریالیسم آمریکا).

این «اپوزیسیون مصلح» به جمهوری اسلامی پند و اندرز می‌دهد تا آنها را تیز به مثابه سرداران بی‌سپاه به بازی بگیرد تا بتوانند نقش آرایشگر این رژیم را بازی کنند. برخی از این مشاطه‌گران در دشمنی با راه قهرآمیز انقلاب در حمله به سازمان مجاهدین خلق - که در بهترین حالت همان سرمایه‌داری را ادامه خواهد داد - حتی به رژیم اندرز می‌دهند از اختناق دست بردارند تا «سازمانهای معتقد به قهر و جنگ داخلی نظیر

مجاهدین خلق نشو نما نکنند» و ادامه می‌دهند «ما بر این اعتقادیم که بازگشایی فضای سیاسی در ایران آغاز انزوا و فروپاشی همه نیروها و سازمانهای معتقد به قهر و استبداد است.» و سپس در ادامه آن «ملت ایران را به مبارزهای مسالمت‌آمیز برای گشودن فضای سیاسی و تأمین حقوق اساسی مردم در گرداندن امور جامعه و دولت» فرا می‌خوانند. (نقل از نشریه‌ای موسوم به راه آزادی)

ما به این مردم‌فریبان توصیه می‌کنیم به ترازنامه قربانیان تروریسم رژیم جمهوری اسلامی نظر افکنند و شرم کنند از اینکه مردم را به سلاح‌خانه راه عدم توسل به قهر رهنمون سازند. هر جریان سیاسی که در مذمت قهر انقلابی نیرویش را به هدر می‌دهد چه بداند و چه نداند آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریخته و برای بقای آن دل می‌سوزاند.

انقلاب آتی ایران خود پاسخ این فرصت‌طلبان خطرناک را خواهد داد. شورش شادشهر فقط طلیعه آن است.

از کوزه...

به یک مصالحه مرضی‌الطرفین تن در خواهد داد؟ و یا تا چه حد قادر خواهد شد از قدرت غولهای اسلحه‌با تکیه بر سایر غولها بکاهد؟ این‌ها مسائلی است که آمریکا پیش پای خود دارد. جنایت هولناک اکلاهاماسیتی با بیش از ۱۶۸ مقتول تا به امروز ناشی از ماجراجویی یک بمب‌گذار دیوانه نیست که چون در زمان جنگ آمریکا با عراق مجروح و سپس از ارتش اخراج شده، تصمیم به این کار گرفته است. این قصه را امپریالیسم آمریکا و مشاطه‌گرانش ساخته‌اند و در وسایل ارتباط جمعی پخش می‌کنند تا حقیقت کثیف سرمایه‌داری امپریالیستی را بیوشانند. جالب اینجاست که در فردای انفجار، بوقهای تبلیغاتی امپریالیستی بدون درنگ پای ایرانی‌ها، عرب‌ها، و گروه‌های آنارشستی را به میان کشیدند و جوی مسموم برای اقلیت‌کشی ایجاد نمودند و می‌خواستند تا تنور داغ است نان خود را بپزند و تصمیم تحریم اقتصادی ایران را عامه‌پسند گردانند.

امنیت آمریکایی، امنیت برای ششول‌بندان است، برای تراست‌ها، کارتل‌ها و کنسرن‌هاست و گرنه چه کسی قادر بود از کشتار اقلیت‌های مقیم آمریکا جلوگیری کند و امنیت آنها را بر اساس قوانین مدنی آمریکا حفظ کند. اگر دست تصادف در صدکیلومتری «اکلاهاماسیتی» گریبان آقای «مک‌وی» را که با خیال راحت از محل ارتکاب جرم دور می‌شد، نمی‌گرفت، آیا آمریکایی‌ها یک هواپیمای مسافری را در ایران هدف قرار نمی‌دادند؟

تعدد احزاب...

مبارزه می‌کند و لاجرم همه آنها را که مخالف بساط استثماری‌اند، در بر می‌گیرد. در حالی که سایر احزاب بورژوازی به هر رنگ و شکلی که باشند برای استقرار و حفظ مناسبات استثماری می‌جنگند. به این جهت ما با دو نوع حزب که ماهیتاً متفاوت هستند، روبرو هستیم و این امر است که بیشتر مایه کینه نظریه پردازان بورژوازی نسبت به حزب طبقه کارگر است. آنها مرتب به شما می‌گویند که در جامعه سرمایه‌داری اصل تعدد احزاب برسمیت شناخته شده است و این امر مخالف نظام تک‌حزبی است ولی آن‌چه آنان نمی‌گویند این است که همه این احزاب موافق نظام اقتصادی حاکم و سراپا از یک قماشند. آنها آن‌چه به شما نمی‌گویند این است که این احزاب را سایه روشنهایی از هم جدا می‌کنند که اساسی نیستند، برای فریب افشار مردم ساخته و پرداخته می‌شوند و بیانگر اختلافات جزئی آنها با یکدیگر هستند. آن‌چه آنها نمی‌گویند این است که این احزاب بر سر سرکوب نیروهای انقلابی اساساً اختلاف عقیده‌ای با یکدیگر ندارند. آن‌چه آنها به شما نمی‌گویند این است که تصمیمات تعیین کننده نه در جلسه احزاب بلکه در پشت درهای بسته و با رهبری بانک‌ها و بیمه‌ها و صاحبان بزرگ سرمایه و جمع نظریه‌پردازان مورد اعتماد بورژوازی گرفته می‌شود. آن‌چه آنها به شما نمی‌گویند این است که بودجه این احزاب از قبیل صدقه سرمایه‌داران تامین می‌شود و بدون این حمایت پنهان و در برخی کشورها حتی آشکار و قانونی امکان ادامه حیات این احزاب موجود نیست. آنها نمی‌گویند که بودجه این احزاب را از راه قانونی حتی طبقه کارگر از طریق مالیات عمومی باید بپردازد. حزبی وجود دارد که از لیبرالیسم ناب دم می‌زند. دیگری خود را با کمی چاشنی مذهبی می‌آمیزد تا افشار مذهبی را به سمت خود جلب کند. یکی ملی‌گرا و ضدخارجی از آب درمی‌آید تا افراطیون ملی را به دور خود جمع کند. یکی مدعی می‌شود که حزبی از منافع پول‌دارها حمایت می‌کند، در حالی که رقیبش خود را مدافع و هوادار منافع کشاورزان جا می‌زند. احزابی هم خود را حزب عموم مردم و یا سرمایه‌داران متوسط و سرمایه‌های کوچک معرفی می‌کنند. درواقع مردم با یک شهرزنگ کامل روبرو می‌باشند. همه این احزاب قد و نیمقد هوادار سرسخت مناسبات سرمایه‌داری هستند. البته مکانیسم بازتاب اهداف و خواسته‌های بورژوازی از طریق سیاستمداران حرفه‌ای و دست پرورده آنها در قوانین و تصمیمات دولتی در همه جا یکسان نیست. این مکانیسم به مجموعه‌ای از شرایط متفاوت تکامل تاریخی این

کشورها، درجه رشد مردم، قدرت جنبش کارگری و... وابسته است. مثلاً در برخی از کشورهای سرمایه‌داری در کنگره احزاب بزرگ بورژوازی، نمایندگان سرمایه‌داران - که بر آنان نام کارفرمایان می‌نهند - کلیسا و... شرکت می‌کنند و در زمره مهمانان رسمی هستند و این صرفظ از سرمایه‌دارانی است که خود مستقیماً به عنوان نماینده کنگره حزب انتخاب شده‌اند. توده عادی مردم که اساساً به کنگره حزب راهی پیدا نمی‌کند و از هزار و یک غربال کنترل نمی‌تواند جان سالم به در ببرد. سیاستمداران حرفه‌ای که وظیفه اجرای خواسته‌های سرمایه‌داران را دارند با آنان به مشاوره مشغول می‌شوند و این خواسته‌ها را در تصمیمات کنگره خود منعکس می‌کنند. مکانیسم‌های دیگری نیز برای ارتباط منظم حزب بورژوازی با سرمایه‌داران از طریق اتحادیه‌های متعدد سرمایه‌داران در ضیافت‌های رسمی و غیررسمی وجود دارد که در آن مناقصه‌های پولساز دولتی بین آنان تقسیم می‌شود. علیرغم این مکانیسم‌ها چنانچه سیاستمدارانی از راهی که سرمایه‌داران نشان داده‌اند، به هر دلیل که باشد، منحرف شوند، آنگاه نظام بانکی و صنعتی متحداً به کار می‌افتند و دولت را از طریق اتخاذ سیاستهای مالی و جلوگیری از افزایش دستمزدها، تهدید به اخراج شاغلین، عدم پرداخت کمک‌های مالی به حزب، ایجاد تشقت در دولت از طریق عوامل خود، تقویت اپوزیسیون بورژوازی و فشار از طریق اپوزیسیون در مجلس، تحریک مطبوعات و حملات مطبوعاتی از طریق خبرنگاران مزدور و ایجاد جو عمومی لازم، دولت را مجبور به استعفاء می‌کنند و عواملی را بر سر کار می‌آورند که دست از پا خطا نکنند. این مکانیسم در عین حال با مجموعه‌ای از سازمان‌های مخفی سرمایه‌داری نظیر فراماسون‌ها و مافیا که شاخه‌هایش در کلیه کشورهای سرمایه‌داری گسترش یافته است، کامل می‌شود و نظامی یکپارچه و عوامفریب ایجاد می‌کند که اقلیتی ثروتمند بر اکثریت عظیم و فقیر مردم جهان سلطنت می‌کند. در این نظام غارتگر، احزاب بزرگ و کوچک بورژوازی، دلک‌سان جای جولان دارند و خود را به مثابه موجودات مستقل در بازار افکار عمومی به معرض فروش می‌گذارند. ما در سطح با چهره‌های گوناگون احزاب بورژوازی روبرو هستیم و در عمق، تک سیمایی دسته واحد استشارگران را می‌بینیم. در برخی از این کشورها براحثی حزب کمونیست را قدغن می‌کنند و بروی مبارک نیز نمی‌آورند که این امر با ادعای پذیرش اصل تعدد احزاب مغایرت دارد. (در دو کشور آلمان و آمریکا که خیلی نیز ادعای دموکرات بودن دارند، احزاب کمونیست هنوز قانوناً ممنوع می‌باشند) ولی آنها را با این

تناقضات کاری نیست چون هدفشان رفع تناقض نیست. هدف آنها توجیه مناسبات کنونی است و لذا برخی از آنان که کارکشته‌ترند فوراً به شما خواهند گفت که احزاب «استبدادی» (بخوانید کمونیستی - توفان) در محاسبه حقوق دموکراتیک آنها جایی ندارند. البته باید به حماقت فردی که هنوز درک نکرده باشد که در آمریکای امپریالیستی فقط دوتا حزب و آن هم تازه در شب انتخابات وجود دارد که ماهیتاً هیچ فرقی باهم ندارد، جایزه داد. بورژواها از طبقه کارگر می‌خواهند که پس از رسیدن به قدرت مخالفین نظام را که در راه سرنگونی طبقه کارگر می‌جنگند، تحمل کند، از تشکل آنان جلوگیری به عمل نیابد و اجازه دهد به خرابکاری خود ادامه دهند تا طبقه کارگر را از مسند قدرت به زیر کشیده و سرش را گوش تا گوش ببرند. همین بورژواها در زمانی که در قدرت قرار دارند از همه امکانات خود برای گوش‌بری طبقه کارگر استفاده می‌کنند. مثلاً به همین افتضاحات احزاب بورژوازی ایتالیا مراجعه کنید. مانند بازار شام هرکدام یک تابلو با نامهای عوامفریب گوناگون دارند، ولی چنانچه به داخل مغازه بروید و زیر پیشخوان را نگاه کنید، سر و کله «مافیا» را خواهید دید. این صحنه‌سازی «دموکراتیک» برای عوامفریبی و سرپازگیری از عده‌ای «چپ» نفس بریده است که در توجیه نظام ستمگر سرمایه‌داری گاه و بیگاه به وجود تعدد احزاب در این کشورها اشاره کرده، آن را شرط وجود دموکراسی برای اکثریت می‌دانند. این که دست احزاب بورژوازی رو شده، مختص ایتالیا نیست. در سراسر جهان سرمایه‌داری بوی تعفن این بازی بورژوازی بینی را می‌آزارد، ولی تا لحظه‌ای که حزب واقعی طبقه کارگر وجود نداشته باشد تا با افشاگری خود مردم را به راه درست هدایت کند، توده ناراضی می‌تواند خوراک احزاب بورژوازی تندرو و دست راستی قرار گیرد که با ساز و دهل و با ادعای مبارزه با فساد به بازار می‌آیند. کمونیست‌ها حقیقت را به مردم می‌گویند. آنها وجود هیچ حزب مدافع مناسبات استثماری را تحمل نخواهند کرد و از این جهت اصل تعدد احزاب را فریب بورژوازی می‌دانند.

کمک مالی رسیده

خسرو از کانادا ۱۰۰ مارک
رفیق عزیز در انتظار پاسخ
نامه پرمهرتان باشید.

آخوند و کامپیوتر

در ماه مارس سال جاری نمایشگاه عظیم و جهانی Cebit 95 در شهر هانور آلمان فدرال برپا شد. موضوع نمایشگاه «دنیای اطلاعات» بود. کامپیوترهای شخصی نقش بزرگی در ایجاد «اجتماع اطلاعاتی» ایفا می‌کنند. امروز قدرت جهانی در دست کسی است که بر بازاری بلند اهرم اطلاعات نشسته باشد. روزنامه‌ها نوشتند که کامپیوتر شخصی وسیله‌ای تقلیه‌ای است که با آن به جامعه اطلاعات مسافرت می‌کنند. طنین آن شبیه افسانه سفر آلیس به سرزمین عجایب است. ما با دنیای کامپیوترهای چندرسانه‌ای (مولتی مدیا) روبرو هستیم که با ریزپردازنده‌های قدرتمند ارتباط شما را با بانک‌های اطلاعاتی جهان برقرار می‌سازند.

صدا، سیما، داده‌ها، اطلاعات و تصاویر پدیده‌های ملموس شده‌اند و چه بسا در آتیه که بتوان برای «بو» نیز تعاریف ریاضی تدوین کرد و «بوها» و «عطرها» را نیز از طریق «بزرگ‌راههای اطلاعاتی» منتقل نمود. این سیستم اطلاعاتی که در حال تکامل سریع می‌باشد، (Integrated Services Digital) ISDN (Network) - ادغام خدمات شبکه دیجیتال - نام گرفته است.

ما در اینجا صرفاً به نتایج فردی کار این امکانات جدید علمی اشاره می‌کنیم. لیکن این امکانات جدید انقلابی در اقتصاد، در سیاست، در کشاورزی، در علوم و در روابط میان انسان‌ها پدید می‌آورد که پیشگویی دامنه تأثیر اجتماعی آن به سادگی میسر نیست.

طبیعتاً در این عرصه نیز کشورهای عقب‌مانده به مثابه مصرف‌کننده کالای اطلاعاتی به این دایره کشیده خواهند شد و آنگاه ناچارند برای کسب اطلاعات مورد نیاز خود دسترنج مردم خویش را به قیمت نازل در اختیار سرمایه‌داران قرار دهند و یا مواد اولیه خود را به ثمن بخش به امپریالیست‌ها بفروشند، زیرا انحصار اطلاعات جهان در اختیار آنها می‌باشد.

دولت‌هایی که به این بزرگراه‌های اطلاعاتی دست می‌یابند، بزرگترین گنجینه تاریخ را دارند و آنگاه مبالغه‌گرافی از ممالکی خواهند گرفت که فاقد این منابع اطلاعاتی‌اند و ناچارند برای دستیابی به این اطلاعات، وابسته به ممالک امپریالیستی گردند. آنها به علت انحصار اطلاعات می‌توانند حتی اطلاعات تقلبی به این ممالک بفروشند و یا اطلاعات ناقص در اختیارشان بگذارند.

البته دنیا با سرعتی عظیم به پیش می‌رود و بیچاره ممالکی که نتوانند همگامی لازم را در این مسابقه حفظ کنند. جمهوری اسلامی ایران که رژیم ضدعلمی و عقب‌مانده است از جمله این رژیم‌هاست که مملکت ایران را به کام قهقرا خواهد کشید.

این جمهوری نیز در پی ایجاد بانک اطلاعاتی است

ولی بانک‌های اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی از حد طهارت و نجاست تجاوز نمی‌کند. شما توسط کامپیوتر شخصی می‌توانید در خانه خود از این گفتار حکیمانه آخوندها مستفیض شوید که برای رفتن به مستراح ابتدا پای چپ را باید برداشت یا پای راست را و یا اگر در هنگام عبادت از عابد بادی دررفت، گناهِش به گردن کیست. آخوندها در این زمینه به قول خویش به مردم اقدام زیر را بشارت می‌دهند: «تهیه معجم کامپیوتری از احادیث شیعه» که در هفته‌نامه کیهان هوایی در ۲۱ دی ماه ۱۳۷۳ به چاپ رسیده است.

البته خواندن توضیح المسائل آیت‌الله خمینی در مواقعی که آدم دل و دماغ ندارد، بد نیست و حداقل خواننده را از خنده روده‌بر می‌کند.

سیستم‌های اطلاعاتی در آینده چنان خواهد بود که شما بر روی یک صفحه تصویر چندین اطلاعات را مثلاً در چهار کادر، همزمان مشاهده می‌کنید. تصور آن را بکنید که در یک کادر کسی در زمینه تأثیرات کشفیات ژنتیک در امور کشاورزی و حل مشکل مواد غذایی صحبت می‌کند و آخوندی پشمالو همزمان با آن در حکمت عوضی رفتن از رختخواب همسر به رختخواب خواهر همسر و توجه به این اشتباه بعد از یک هفته و خطرات و یا محسنات ناشی از آن صحبت می‌کند و پس از آن نوبت توجه بیش از حد به عمه و خاله و... می‌رسد.

در دادگاه...

می‌خوانیم:

«اریش میلکه دیروز به جرم دو (فقره) قتل محکوم شد. ولفگانگ لهنیگ امدن Wolfgang Lehnigh-Emden در هفته گذشته از اتهام ۱۵ فقره قتل تبرئه شد. بدین ترتیب رای نسبت به میلکه به اندازه کافی تفسیر شده است.

خلاصه کنیم: در ۱۳ اکتبر ۱۹۴۳ ستوان ۲۱ ساله ارتش نازی در دهکده ایتالیایی کایازو - Caiazzo - ۱۵ زن و بچه را به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسانید. جوان‌ترین قربانی ۴ ساله بود. دختران قبلاً مورد تجاوز قرار گرفته و با ضرب سرنیزه و چماق مثله شدند. در ۱۹ اوت ۱۹۳۱ ارایش میلکه از فعالین حزب کمونیست آلمان، که در آن موقع ۲۳ ساله بود، در برلین به ضرب گلوله دو مامور پلیس را از پای درآورد. در هر دو مورد عالی‌ترین مرجع قضایی آلمان در روزهای اخیر مبادرت به تصمیم نمود: در مورد (ستوان) ارتش نازی مربوط به سال ۱۹۴۳، مرتکب به قتل تبرئه شد. در مورد میلکه، مربوط به سال ۱۹۳۱، متهم محکوم گردید. این دو جنایت ربطی به هم ندارند. فقط مسئله حقوقی مرور زمان آن دورا به هم پیوند می‌دهد. شامل مرور زمان گردیدن باید در خدمت صلح حقوقی قرار گیرد. قضات ایالتی را رای

بر آن گرفت که با مجرم شناختن میلکه و تبرئه ستوان ارتش نازی، به صلح حقوقی خدمت کنند. آنها یقیناً دلایل موجهی یافته‌اند که چرا باید دو فقره قتل در سال ۱۹۳۱ را شامل مرور زمان ندانند و دلایل غیرموجهی اختراع کرده‌اند که چرا قتل‌های سال ۱۹۴۳ شامل مرور زمان بشوند.

تبرئه قاتل نازی حتماً آخرین پرده در درام گناهکاری دادگاه‌های آلمان پس از جنگ بود. در پرتو محکومیت میلکه، این گناه ملموس‌تر و شرم‌آورتر می‌گردد. این نشان می‌دهد: دادگاه قضایی می‌تواند محکوم کند، اگر بخواهد...

آیا این عمل ثابت نمی‌کند که دادگاه‌های قضایی، دادگاه‌های طبقاتی‌اند و اصولاً حق طبقاتی است؟

هیچ می‌دانستید که:

** جشن اول ماه مه در کشور آلبانی توسط دولت ضد کمونیستی «حزب دموکراتیک» آقای «سالیپ بریشا» که با حمایت امپریالیست‌ها، بویژه آلمان، آمریکا و ایتالیا بر سر کار آمد و نام دموکراتیک را به یدک می‌کشد، از همان روز اول قدغن شد!

** دولت ایتالیا برای جلوگیری از ورود مهاجرین و گذار غیرمجاز اتباع آلبانیایی به ایتالیا قانونی تصویب کرده است که بر اساس آن در کنار پلیس از ارتش نیز برای محافظت مرزهایش استفاده می‌کند. مسلماً اگر این تمهید موثر نیافتد راهی باقی نخواهد ماند بجز این که نیروهای مسلح این کشور از سلاح آتشین برای ممانعت از ورود غیرمجاز خارجی‌ان به سرزمین اروپای متحد استفاده کنند. این امر یعنی کشیدن دیوار آهنین به دور اروپای متحد بر اساس قرارداد موسوم به شنگن!

** در شوروی سابق صدها هزار نفر در روز اول ماه مه با در دست داشتن تصاویر لنین و استالین برای استقرار مجدد سوسیالیسم تظاهرات کردند و حتی نامی نیز از دلقک‌هایی نظیر خروشچف و دزدان مافیایی مانند برژنف در این راه‌پیمایی‌ها در میان نبود!

حزب خائن توده حتماً از این تظاهرات یاد خواهد کرد ولی جرأت ندارد بگوید که خلق قهرمان شوروی به استالین وفادار است و تصویر وی را حمل می‌کند. زیرا اعتراف به این حقیقت، مرگ دارودسته خائن توده‌ای-خروشچفی است.

** در لهستان در روز اول ماه مه کمونیست‌ها با فریادهای «مرگ بر رهبری» به خیابان آمدند. این تظاهرات به درگیری با پلیس انجامید و آنگاه تظاهرکنندگان با سردادن سرودهای کمونیستی عزم خود را در مبارزه با حکومت کنونی و رویزیونیست‌های سابقاً در قدرت که هنوز خود را کمونیست جا می‌زنند، نشان دادند.

توفان

سال اول شماره ۷

مذهب و ارتجاع
دست در دست هم

در فاصله سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ در کشور آرژانتین دیکتاتوری نظامی ای که با حمایت مستقیم سازمان جاسوسی کشور «آزادخواه» آمریکا بر سر کار آمده بود، سعی فراوان داشت که با قتل و کشتار از رشد فزاینده جنبش کمونیستی و انقلابی در آرژانتین جلو گیرد. تنها شکست ژنرال‌های فاشیست آرژانتینی از امپریالیسم انگلیس بر سر جزایر آرژانتینی مالوین، شرایطی ایجاد کرد تا کودتاگران از کار برکنار شوند. آری برکنار شوند و نه این که به سزای اعمال جنایتکارانه‌شان برسند. در آن زمان اپوزیسیون سازشکار می‌خواست بدون توسل به قهر به طور تدریجی قدرت سیاسی را از دست قشری از بورژوازی بزرگ بدست قشر دیگر بدهد و در این راه پس از کشتار وسیع نیروهای انقلابی، در کار این انتقال قدرت موفق بود. اگر بورژوازی به این مانور دست نمی‌زد، خطر آن میرفت که رهبری مردمی که احساسات ملی‌شان در اثر شکست از ارتش انگلستان جریحه‌دار شده بود، بدست نیروهای کمونیستی بیافتد و دیگر کار از کار بگذرد. ژنرال‌ها که فقط در مقابل مردم خود ژنرال بودند و در مقابل انگلستان بی‌کفایتی خود را به ثبوت رساندند با انتقال این قدرت بنحوی که خطری جان و مال آنها را تهدید نکند، موافقت کردند. رهبر جدید اپوزیسیون همه جنایات آنان را بخشید، زیرا چه خدمتی از این بالاتر که آنها نیروهای انقلابی و کمونیستی را سرکوب

ادامه در صفحه ۳

اعترافات یک مقام
مطلع؟!!

اخیراً یکی از رهبران سابق حزب توده ایران که به بریدن خود از نظریه علمی مارکسیسم - لنینیسم رسماً اعتراف می‌کند، برای خوشرقصی در مقابل بورژواها که انتقاد از خود وی را بپذیرند و وی را به چند فقره القاب دهان پرکن نظیر «واقع‌بین»، «دموکرات» و... مزین کنند، با تمسخر و لودگی از لنینیسم یاد می‌کند و در کیهان سلطنت طلبان می‌نویسد:

«در گذشته بر این باور بودیم که با علمی‌ترین علوم اجتماعی مجهزیم. برای هر سال (سئوال-توفان) به خیال خود پاسخ حاضر آماده‌ای داشتیم که معمولاً ده‌ها پیش امام ما در توضیح المسائل لنینی به آن پرداخته بود».

آقای بابک امیر خسروی که نگارنده این کلمات شرم‌آور است تنها ثابت می‌کند که نه تنها کتاب خمینی را نخوانده است، سهل است که از لنینیسم نیز درک درستی نداشته و ندارد و گرنه چگونه می‌شود بیش از چهل جلد آثار فلسفی، سیاسی، اقتصادی و در یک کلام علمی را با خزعبلات خمینی مقایسه کرد که دستورالعمل‌هایش زینت بخش مجله «پلی‌بوی» است. تمتع گرفتن از شتر در بیابان چه وجه مشترکی با مثلاً «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم» دارد. واقعیت این است که ایشان با تمام شرکای توده‌ای از همان اواخر سالهای پنجاه میلادی از لنینیسم بریدند و مخالفت خود را با نظریات وی بیان داشتند. در آن تاریخ حزب توده در دنباله‌روی از شوروی خروشچفی راهی را برگزید که عواقب آن را ما امروز نه تنها در قامت همه بریدگان از مارکسیسم ملاحظه می‌کنیم، بلکه واضح‌تر از همه جا در خود اتحاد شوروی که به لنینیسم پشت کرده است، می‌بینیم. گورباچف و یلتسین فرزندان خلف همان خروشچف و برژنف می‌باشند که دیکتاتوری پرولتاریا را که یکی از آموزشهای اساسی مارکس و لنین بود، به دور انداختند و از ساختمان پیروزمند و موفق سوسیالیسم که از کشوری عقب‌مانده، قدرتی جهانی پدید آورده بود و پشت ماشین جنگی نازیسم را به خاک مالید، مخروبه‌ای ساختند که کنام دشمنان

ادامه در صفحه ۳

در دادگاه بورژوازی

«اریش میلکه - Erich Mielke» وزیر امنیت آلمان شرقی بود و تا لحظه‌ای که دیوار برلن فرو نپاشیده بود، مورد احترام شرق و غرب قرار داشت.

«اریش میلکه» در جوانی به عضویت حزب کمونیست درآمد و فعالیت درخشانی در مبارزه ضدفاشیستی طبقه کارگر آلمان ایفا نمود. گرچه که وی بعدها به دنباله‌رو سوسیال امپریالیست‌های شوروی برژنفی بدل گشت و نتایج این دنباله‌روی را با فروپاشی دیوار برلن بر گوشت و پوست خود احساس کرد. گرچه که وی در سرکوبی مردم آلمان شرقی و کمونیست‌های واقعی نقشی اساسی داشت ولی نباید فراموش کرد که بخشی از زندگی وی با مبارزه کمونیست‌ها علیه فاشیسم عجین بوده است و این دقیقاً همان دلیلی است که بر اساس آن وی را به زندان افکنده‌اند. اتهام «میلکه» این است که در ۹ اوت سال ۱۹۳۱ به عنوان جوان کمونیست ۲۳ ساله در قتل دو پلیس برلینی که در میان کمونیست‌ها بدنام بودند و به شکار کمونیست‌ها می‌پرداختند، شرکت داشته است. پلیس برلین در مبارزه با کمونیست‌ها ید طولایی داشت. روزا لوکزامبورگ و کارل لیب کنشت، دو تن از بنیان‌گذاران حزب کمونیست آلمان به دست پلیس سوسیال دموکرات برلین در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ ترور شدند تا در فردای انقلاب کبیر اکتبر جایی برای فعالیت کمونیست‌ها در آلمان باقی نماند. پلیس برلین در شکار کمونیست‌ها ورزیده شده بود و عجیب نبود که کار وی با کمونیست‌ها که از جان خود دفاع می‌کردند، به خشونت بکشد.

البته «میلکه» خود هیچگاه بر این اتهام صحنه نگذارده است، ولی دادگاه فدرال آلمان را به اعتراف متهم کاری نیست. حتی عالی‌ترین مرجع حقوقی آلمان بر حکم دادگاه ایالتی علیه «میلکه» صحنه گذارده است. این افتضاح حقوقی که بیشتر زائیده حس تلافی جویانه و انتقام جویانه است، حتی در نشریات لیبرالی نظیر «زود دوچه سائونگ» مورد انتقاد قرار گرفته است. در شماره ۱۱ مارس ۱۹۹۵ روزنامه فوق تحت عنوان «مورد میلکه: دادگاه اگر بخواهد میتواند» چنین

ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری